

سپهد فضل الله زاهدی و اردشیر زاهدی و پنج روز بحرانی

توضیح:

زننده یاد نورالدین نوری از طرف روزنامه اطلاعات برای کسب خبرهای مربوط به کمسیون مشترک ایران و امریکا (اصل 4) با دفتر من در ارتباط بود و از آنجا اورا شناختم و دوستی من با او شکل گرفت.

نوری، پس از رویداد ۲۸ مرداد از من خواست تا در صورت تمایل، خاطرات آن روزهای بحرانی را بنویسم. با توجه به کارهای زیادی که در آن زمان داشتم قرار شد او هر روز نیمساعتی پیش من بیاید و از من سؤال کند و بر مبنای پاسخهای من این خاطرات را برشته تحریر درآورد. این نوشته ها، همزمان در نشریه اطلاعات منتشر شد و سپس مجله خواندنیها نیز آن را دوباره چاپ کرد. بعدها کامل آنرا بصورت جزوه ای به زبان فارسی و انگلیسی چاپ و در اختیار علاقمندان قرار دادم.

در بعضی از سایتهای اینترنتی دیده ام که این نوشته هارا به قلم من ذکر کرده اند. اما واقعیت این است که همه این خاطرات بر مبنای گفتگوهایی است که نورالدین نوری با من انجام داد و به رشته تحریر درآورد و من همیشه مدیون این همکاری او هستم.

اینک باریگر این رویدادهای مرداد ۱۳۳۲ را برای آگاهی نسلی جدید که خواهان پی بردن به واقعیت هاست چاپ و در اختیار جوانان وطنم قرار می دهم که امیدوارم مورد استفاده آنها قرار گیرد و ذهن کنجکاویشان را با گوشه ای از تاریخ معاصر کشورمان آگاه کند.

به خوانندگان عزیز اطمینان می دهم آنچه در این کتاب منتشر شده است کامل ترین و دقیق ترین روایتی است که بر مبنای واقعیت ها نوشته شده است.

اردشیر زاهدی - مونتر سوئیس - اکتبر ۲۰۲۰

اساسی و استفاده از اختیارات قانونی خودشان فرمان عزل دکتر مصدق را از نخست وزیری و انتصاب پدرم را باین سمت صادر فرموده اند و به موجب این فرمان پدرم سرلشکر فضل الله زاهدی از تاریخ ابلاغ این فرمان یعنی روز شنبه ۲۳ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ نخست وزیر قانونی این کشور می باشد. آقای دکتر مصدق بعلت سرپیچی از فرمان شاهنشاه از تاریخ مذکور فاقد سمت و در برابر قانون با اعمالی که فعلا انجام می دهد متمرّد و یاغی است و رویه کنونی او را می توان کودتا و قیام علیه قانون اساسی و رژیم مملکت دانست. چون بنا به فرمان مبارک همایونی نخست وزیر حقیقی پدرم می باشد و دلیل آن همین فرمانی است که که عکس آن ارائه می شود؛ البته این موضوع مصاحبه آن روز بود و شاید با اصل یادداشتی که تهیه شده بود قدری مغایر باشد، ولی مفاد و مضمون همین بود. خبرنگاران باولع و اشتیاق فراوان چشم بدهان من دوخته بودند. نکته جالب آنکه هریک بتصور اینکه من توضیحات مفصلی خواهم داشت ماشین تحریری با خود همراه آورده و روی زمین نشسته بودند و آنچه من بزبان انگلیسی می گفتم با نهایت عجله ماشین می کردند.

و معلوم شد علت تأخیر ورودشان یکی شلوغی خیابانها بود و دیگر آنکه یارافشار هم از نظر احتیاط همان رویه ما را پیش گرفته یعنی با استفاده از اتومبیلهای آقایان صادق نراقی و حبیب الله نایی (یکی از منسوبان ما) تا به آن محل سه بار در بین راه اتومبیل خبرنگاران را عوض کرده است. بطوری که قبلا اشاره کردم من با خبرنگار آسوشیتد پرس آشنائی قبلی داشتم و در آنجا با دونفر دیگری که یکی خبرنگار یونایتد پرس و دیگری مخبر خبرگزاری دیگری بود آشنا شدم. نخست از اینکه دعوت ما را پذیرفته و به آن محل آمده بودند تشکر کردم و بعد متن مصاحبه پدرم را به زبان انگلیسی برای آنها ترجمه کردم و عکس فرمان شاهنشاه را در مورد انتصاب نخست وزیری پدرم را به آنها ارائه دادم. الآن عین عبارات مصاحبه بخاطر من نیست ولی مضمون آن این بود که مملکت ما با سیستم حکومت مشروطه سلطنتی اداره می شود و مطابق قانون اساسی کشور و رژیم فعلی ما، حق عزل و نصب نخست وزیران با شخص پادشاه است. بخصوص که در حال حاضر پارلمان ما یعنی مجلسین سنا و شورای ملی بدست دکتر مصدق عملا منحل شده و اعلیحضرت پادشاه ما باستناد قانون

لحظه ای بعد اتومبیل شاهرخشاهی و پشت سر آن اتومبیل ابوالقاسم زاهدی و سهرابی ازدور نمایان شد و در فاصله دو بیست سیصد متری متوقف گردیدند. آنها هم از تأخیر یارافشار نگران بودند ولی نگرانی من بیشتر، از توقف اتومبیلها در نزدیکی هم و اجتماع ما در آن نقطه بود، چون با رسیدن یارافشار و خبرنگاران بر تعداد اتومبیلها و جمعیت افزوده می شد و بی شک این صحنه خود، وسیله جلب نظر رهگذران میشد. موقعیت محلی که ما توقف کرده بودیم طوری بود که از دو طرف بوسیلهدو جاده باریک متروکه، خاکی، با ابتدای جاده و لنجک راه داشت و سمت شمال و مغرب آنها منتهی به تپه های بلندی بود که برای ما مخاطره ای نداشت. بدین لحاظ قرار شد شاهرخشاهی و ابوالقاسم زاهدی با اتومبیلی که در اختیار دارند به ابتدای این دو جاده بروند که هم از جمعیت ما در آن محل کاسته شود و هم اگر کسانی به تعقیب ما آمدند، آنها قبلا بتوانند ما را مطلع سازند. این دو نفر هنوز بسمت محلی که برای آنها تعیین شده بود نرفته بودند که اتومبیل یارافشار از پیچ جاده نمایان شد و بطرف ما پیش آمد. همراه یارافشار فقط سه نفر از خبرنگاران خارجی بودند